

متن پرسش

سلام استاد: حکایت بنده شده حکایت این شعر: در دلم بود که آدم شوم اما نشدم / بی خبر از همه عالم شوم اما نشدم بر در پیر خرابات نهم روی نیاز / تا بدین طایفه محرم شوم، اما نشدم استاد. هر بار که میایم بارم را محکم کنم زمین می خورم. دائماً در حال توبه ام. خسته شدم از دست توبه های خودم. نمی دانم چه کار کنم؟ گاهی به یاد جمله مرحوم حق شناس میفتم: (شصت مرتبه هم اگر در مبارزه با نفس شکست خوردی باید بلند شوی و بگویی من پیروزم). ولی باز هم یادم میفتد که کار من خیلی سخت شده. تمام آرزویم این شده که فقط با محبوب خود خلوت و انس داشته باشم ولی تند و تند زمین می خورم و باز هم پا میخوردم باز هم زمین می خورم. مانند بچه ای که راه رفتن بلد نیست. از لحاظ عقلی و نظری پیشرفتهای خوبی داشتم ولی عمل..... خراب کردم کار را. نمی دانستم بجز شما به چه کسی پناه ببرم؟ شما هستید که استاد ما هستید و حرفها و کمک هایتان در ما اثر گذار است. استاد وقتی یاد گناهان میفتم نمیدونم چیکار کنم؟ یاد جمله ی امام علی (ع) می افتم که فرمودند: " اتقوا معاصی الله فی الخلوات، فان الشاهد هو حاکم" این متنها را با اشک نوشتم. پس لطف کنید منت بگذارید کمکم کنید. (جواب بدهید) حب الله نار لا تمر علی شیء الا احترق. کاش من هم از مشمولین حدیث بالا شوم. التماس دعا.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این مسیر ان شاء الله به آن جایی می رسد که شیطان دائماً زمین می خورد. بنا نبود که شیطان در میان نباشد. بنا بود ما در مقابل اغوائت شیطان مایوس نشویم. سر خودتان را زیر بیندازید و مشغول وظیفه ی طلبگی تان باشید و اضطرابی به خود راه ندهید. در قسمت «پرسش و پاسخ برگزیده» عرایضی تحت عنوان «وقتی در مسیر حق باشید روز به روز قدرت صورت های خیالی باطل، برایتان ضعیف و ضعیف تر می شود» شده است. خوب است به آنجا رجوع فرمایید. موفق باشید